

سبک‌شناسی مکاتیب سنائی غزنوی، نماینده نثر دوره گذار

ریحانه داوودی*

سیدمهدی زرقانی**، محمدجواد مهدوی***

چکیده

موضوع مقاله، چنانکه از عنوانش بر می‌آید، سبک‌شناسی نامه‌های سنائی است و بر آن است تا از این طریق به دو پرسش اصلی پاسخ دهد: ویژگی‌های سبک‌شناسانه نامه‌های سنائی، به عنوان یکی از نویسندگان دوران گذار فرهنگی و ادبی، کدام است؟ با عنایت به این‌که برخی محققان در انتساب نامه‌ها به سنائی تردیدهایی وارد کرده‌اند، آیا می‌توان از طریق بررسی وجوه سبکی نامه‌ها و نیز تشابه آن‌ها با سروده‌های وی به نتایج روشنی درباره صحت و سقم انتساب نامه‌ها به وی اظهار نظر کرد؟ بررسی‌های ما نشان می‌دهد که سبک سنائی در مکاتیب، «بینابین» است و بر این اساس می‌توان او را از نمایندگان دوره گذار نثر فارسی از سبک خراسانی به عراقی به شمار آورد و در مورد سؤال دوم نیز به این نتیجه رسیدیم که جز نامه هفدهم، که به احتمال بسیار زیاد از آن سنائی نیست، بقیه نامه‌ها از ویژگی‌های سبکی نزدیک به هم برخوردار بوده و به اصح احتمالات نویسنده همه آن‌ها سنائی است؛ به‌خصوص که قرائنی در اشعارش نیز یافت می‌شود که این نظر را تأیید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: سنائی غزنوی، مکاتیب، سبک‌شناسی نثر.

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، r.davoudi@stu.um.ac.ir

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)، zarghani@um.ac.ir

*** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، mahdavy@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۳

۱. طرح مسئله

از سنائی غزنوی، شاعر برجسته قرن پنج و شش، علاوه بر دیوان و سایر آثار منظوم، هفده نامه به نثر باقی مانده که در کتابی با عنوان *مکاتیب سنائی* تصحیح نذیر احمد به چاپ رسیده اما در صحت انتساب برخی از نامه‌ها به سنائی تردیدهای جدی وجود دارد. بررسی سبک‌شناسانه نامه‌ها و مقایسه اجمالی آن‌ها با سروده‌های سنائی، نخستین گام برای تشخیص صحت و سقم انتساب آن‌ها به حکیم غزنوی است. سنائی نه تنها در شعر بلکه در نثر نیز از نمایندگان دوره گذار است. هدف دوم ما در مقاله حاضر این است که از طریق توصیف دقیق و بررسی سبک‌شناسانه نامه‌ها در سطح واژگانی، نحوی و بلاغی به دو پرسش اصلی پاسخ دهیم: آیا همه هفده نامه منسوب به سنائی از اوست؟ چه ویژگی‌هایی در این نامه‌ها وجود دارد که آن‌ها را تبدیل به یکی از نمایندگان دوره گذار نثر فارسی (از سبک نوشتاری معروف به خراسانی به سبک معروه به عراقی) کرده‌است؟

۲. پیشینه تحقیق

مکاتیب سنائی شاید به علت تردید در صحت انتساب آن‌ها به وی و نیز پیچیدگی سبکی کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته‌است. از روی کتاب‌شناسی توصیفی که غلامرضا سالمیان (۱۳۸۶) ارائه می‌دهد، می‌توان این کم‌اقتبالی به نامه‌های سنائی را تا سال ۱۳۸۰ مشاهده کرد. گذشته از پایان‌نامه نسرين قاسمی (۱۳۷۸)، که جلوه عشق را در آثار شاعران برجسته قرن ششم و هفتم بررسی کرده و گوشه چشمی هم به نامه‌های سنائی داشته، در سال ۱۳۸۰ چندین تحقیق به مکاتیب اختصاص یافته اما اولاً در سطح پایان‌نامه‌های ارشد و ثانیاً ضمنی است؛ یعنی در کنار دیگر آثار سنائی به مکاتیب وی هم پرداخته‌اند: رحیم عبداللهی (۱۳۸۰) به بررسی بازتاب اجتماعیات و فرهنگ در آثار سنائی و از جمله نامه‌ها پرداخته؛ حمیدرضا خوش‌نویس (۱۳۸۰) به مقایسه شیوه نامه‌نگاری سنائی و غزالی توجه کرده و مسئله ناهید توکلی (۱۳۸۰) هم بررسی سیمای زن در آثار سنائی، عطار و مولانا بوده که از جمله به مکاتیب نظری داشته‌است. در همین سال، مالکی (۱۳۸۰) نامه‌ها را به سه نوع اخوانی، دیوانی و دفاعی تقسیم کرده و در جستجوی شخصیت سنائی بر اساس نامه‌هاست. حتی مهدی نوریان و دیگران (۱۳۸۴) هم، که از منظر جامعه‌شناسی به سراغ آثار سنائی رفته‌اند، به ذکر دو نامه از وی بسنده کرده‌اند و زهرا یارایی (۱۳۸۴)، که اصلاً موضوع پایان‌نامه‌اش نامه و نامه‌نگاری در ادب فارسی بوده، نیز به مکاتیب مختصراً

پرداخته است. از این گونه اشارت‌های کوتاه به مکاتیب در دیگر پژوهش‌های سال‌های اخیر نیز می‌توان موارد دیگری را هم ذکر کرد: خدابخش اسداللهی (۱۳۸۷)، جمال احمدی (۱۳۹۰)، علی اکبر احمدی دارانی و اکرم هراتیان (۱۳۹۰) و آزیتا سعیدی (۱۳۹۱). چند تحقیق هم مستقلاً به مکاتیب پرداخته‌اند، یا بر روی آن‌ها تمرکز داشته‌اند: بهنام‌فر (۱۳۸۸) به تحلیل ساختار و سبک مکاتیب پرداخته و آویده قدس (۱۳۹۱) مضامین عرفانی را در مکاتیب جستجو کرده است؛ نظیر همین کار در پایان‌نامه سلام پشابادی (۱۳۹۴) هم دیده می‌شود. نزدیک‌ترین تحقیق به مقاله حاضر نوشته زرقانی و داوودی (۱۳۹۴) است که در آن نامه‌های سنائی تنها در سطح بلاغی سبک‌شناسی شده‌اند.

۳. بررسی نسخه‌شناسی مکاتیب

در مکاتیب سنائی به تصحیح نذیر احمد (۱۳۶۲) هفده نامه گردآمده که خطاب به یاران و صاحب‌منصبان نوشته شده و بر اساس پنج نسخه خطی تصحیح شده‌اند. نسخه نخست، که از بقیه کامل‌تر است، در بردارنده پانزده نامه و جزئی از دیوان سنائی است. این نسخه در لندن نگهداری می‌شود و نذیر احمد آن را «بسیار مغلوط» توصیف کرده است (همان: ۲۴). نسخه دوم، که آن هم شامل پانزده نامه و بخشی از کلیات سنائی است، در کتابخانه دانشگاه عثمانیه حیدرآباد هند است، که نذیر احمد از روی کاغذ، جوهر و خط، تاریخ کتابت آن را اوائل قرن یازدهم حدس می‌زند (همان: ۲۷). نسخه سوم، که آن هم در کتابخانه حبیب گنج علیگره هند قرار دارد، شامل چهارده نامه است و به نظر نذیر احمد تاریخ کتابت آن حدود قرن دهم است. از آن‌جا که این سه نسخه از جهت تعداد و ترتیب نامه‌ها و نیز از جهت غلط‌های متنی تشابه بسیار زیادی دارند، می‌توان حدس زد نسخه مادر واحدی داشته‌اند (همان: ۸-۲۷). نسخه چهارم در کابل مضبوط است و حدس زده می‌شود که از روی یک نسخه بسیار قدیم کتابت شده باشد (همان: ۲۹). سرانجام به نسخه پنجم می‌رسیم که در آکسفورد نگهداری می‌شود و چه از جهت تعداد و چه از نظر متن نامه‌ها تفاوت‌های زیادی با نسخه‌های دیگر دارد (همان: ۳۰). در یکی از جنگ‌های کتابخانه علیگره نیز چهار نامه (بخشی از نامه دوم، نامه به بهرام‌شاه و دو نامه به قوام‌الدین وزیر) آمده است (همان: ۳۲). شفیعی کدکنی (۱۳۸۸: ۱۸) در واکنش به تحقیق نذیر احمد نوشته است: «تردیدی نیست که قسمت اعظم این آثار از قلم سنائی است ولی در اصالت بعضی دیگر از این نامه‌ها جای تردید باقی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۸). نذیر احمد تصریح کرده که نامه هفدهم

فقط در یکی از جنگ‌ها به سنائی منسوب شده و «چون سبک و روش این نامه با نامه‌های دیگری مشابهت دارد، این در آخر کتاب علاوه کرده شده است» (سنایی، ۱۳۶۲: ۳۶-م). ما امیدواریم از طریق سبک‌شناسی نامه‌ها اندکی از این تردید را بر طرف کنیم.

۴. سبک‌شناسی نامه‌ها

دانش سبک‌شناسی در دهه‌های اخیر تحول چشم‌گیری یافته و قلمرو خود را به حوزه‌های مختلف علوم انسانی از بررسی متون گرفته تا روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و تحلیل گفتمان گسترش داده اما در همه مکاتب سبک‌شناسی هم‌چنان بررسی متن در سطوح و لایه‌های مختلف اساس کار محقق را تشکیل می‌دهد؛ هم‌چنان‌که اهمیت دادن به متغیرهای برون‌متنی مثل مخاطب و بافت اجتماعی و فرهنگی در رویکردهای جدید سبک‌شناسی جزء اصول است.

۱.۴ طیف مخاطب و موضوع

اگر از نامه هفدهم، که بیشتر به حسب حالی شباهت دارد که مؤلف در حدود هفتاد سالگی به رشته تحریر درآورده، بگذریم، بقیه نامه‌ها مخاطب خاص دارد: نامه سیزدهم خطاب به دوستی برای طلب آرد؛ نامه‌های هشتم، نهم و دهم احتمالاً خطاب به خیام؛ نامه شانزدهم خطاب به بهرام شاه غزنوی و بقیه نامه‌ها خطاب به صاحب‌منصبان و قاضیان. بدین ترتیب، در هر پانزده نامه با مخاطبانی فرهیخته سر و کار داریم که دارای مراتب علمی و سیاسی والایی هستند؛ مخاطبی که نویسنده را وادار کرده از آن دسته استراتژی‌های بلاغی و بیانی بهره بگیرد که متناسب با شأن والای آن‌ها از یک طرف و معرف مقام علمی و منزلت شخصی خودش از طرف دیگر باشد. درست بدین علت است که بر خلاف حدیقه و دیگر آثار منظوم، که از مغلق‌گویی، صنعت‌آرایی و اطناب‌های ملال‌آور به دور است، سنائی در نامه‌ها شیوه پیچیده‌نویسی را برگزیده، با جملاتی طولانی و کلام شدیداً گرفتار در صنعت و آرایه. غیر از مخاطب خاص، سنت نثری قرن پنجم و ششم هم از علل پیچیده‌نویسی سنائی است. نثر فارسی در قرن‌های چهار و پنج به سادگی و وضوح تمایل داشت و خود را از هجوم ویرانگر استعاره‌ها و تشبیه‌های تو در تو و نیز آرایه‌های لفظی و معنوی و بیانی، که بیشتر متناسب با شعر است، در امان نگاه داشته بود. این وضعیت در قرن ششم به بعد کاملاً بر عکس می‌شود. میانه قرن پنجم تا پایان قرن ششم دوره گذار نثر از وضعیت اول به دوم

است و سنائی درست در این دوره انتقال زیسته و تابع سنت نثری‌ای است که در میان طبقه درس‌خوانده و فرهیخته آن روزگاران متداول بوده است.

نامه‌ها را از جهت موضوعی می‌توان در دو رده اصلی طبقه‌بندی کرد: نامه‌های اول، دوم، سوم، چهارم، ششم، پنجم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم از آن نوعی است که به **اخوانیات** شهرت دارد و نویسنده در آن‌ها ضمن ذکر فضایل مخاطب، از اشتیاق دیدار سخن گفته و تقاضای کمک آرد و موضوعاتی از این دست. گروه دوم را، که شامل نامه‌های هفتم، هشتم، نهم، دهم و شانزدهم می‌شود، می‌توان نامه‌های **دفاعیه** نامید؛ نامه‌هایی در دفاع از خویشان در برابر تهمت‌های عقیدتی و غیر آن. طبیعتاً موضوع هر نامه‌ای در سبک نوشتار نویسنده تأثیر مستقیم دارد. مثلاً وقتی نویسنده‌ای برای احوال‌پرسی نامه می‌نویسد، سبک نوشتارش متفاوت است با زمانی که برای دفاع از خویشان نامه می‌نگارد اما سنت ادبی عصر چنان بر ذهن و زبان سنائی سایه انداخته، که از این جهت میان نامه‌های وی تفاوت شاخصی وجود ندارد؛ سنت ادبی‌ای که از طریق تأیید مترسلان و نامه‌نگاران درباری پشوانه نهاد علمی و سیاسی عصر هم داشت. با این اقتدار و سلطه سنت ادبی، جای شگفتی ندارد اگر سراینده **حدیقه** و مثنوی‌ها، با آن زبان فارسی سالم و ساده، هنگام نویسنده‌گی یک‌باره رنگ عوض کند و سبکی در نوشتار پیش بگیرد که درست مقابل سبک شاعری اوست. آیا احتمال دارد که او برای نشان دادن قدرت زبانی‌اش در شیوه پیچیده‌نویسی این شیوه را برگزیده باشد؟ حتی اگر چنین باشد، این هم یک تأثیر گفتمانی است؛ گفتمانی که عربی‌گرایی و پیچیده‌نویسی را در کانون توجه خود قرار داده بود و می‌خواست نثر سالم و تمیز فارسی را به دامان شعر درغلطاند.

۲.۴ سطح واژگانی

در بررسی سبک‌شناسانه واژگان نامه‌ها چند پرسش اصلی را پیش روی داشته‌ایم: نخست این که دایره واژگانی نامه‌ها از جهت حسی و ذهنی بودن چگونه است؟ بررسی ما نشان می‌دهد که نزدیک به پنجاه و دو درصد کلمات به کار رفته در نامه‌ها حسی و حدود چهل و هشت درصد ذهنی و انتزاعی است. بنابراین در سطح مفردات نسبت حسی و ذهنی نامه‌ها تقریباً برابر است. حال اگر یک گام جلوتر برویم و همین پرسش را در مورد ترکیبات مطرح کنیم، پاسخ متفاوت خواهد بود: حدود شصت و پنج درصد موارد حسی و نزدیک به سی و پنج درصد ذهنی. این بدان معناست که نویسنده در ترکیب‌سازی، بیشتر زبان را به

قطب حسی نزدیک کرده‌است. اگر آن تساوی درصدها را در کنار تفوق حسی بودن ترکیبات بگذاریم، نتیجه این می‌شود که در مجموع نامه‌ها عینی‌گراتر و حسی‌تر هستند. اکنون می‌توانیم همین کلمات و ترکیبات را از منظر نظام دلالتی هم بررسی کنیم. هر گاه دال‌ها در معنای اولیه و فرهنگ‌نامه‌ای خود به کار روند، دلالت‌شان تصریحی و هر گاه به معانی مجازی به کار روند، دلالت‌شان ضمنی است. در نامه‌ها، دلالت هشتاد درصد واژگان بسیط از نوع تصریحی و بقیه ضمنی است اما در ترکیب‌ها این معادله به هم می‌خورد: شصت و چهار درصد ترکیبات دارای دلالت‌های ضمنی و سی و شش درصد ترکیبات دارای دلالت تصریحی. نتیجه این دو بررسی نشان می‌دهد که در مجموع، واژگان بیشتر عینیت‌گرا/ تصریحی و ترکیبات بیشتر عینیت‌گرا/ ضمنی‌اند. شاخصه سبکی عینیت‌گرایی در سطح واژگان و ترکیبات تکرار شده و بنابراین می‌توان آن را به‌عنوان شاخصه‌ای سبکی در سطح مفردات و ترکیبات به شمار آورد اما از جهت ضمنی و تصریحی بودن وضعیت مفردات و ترکیبات تفاوت دارد. از جهت میزان اثرگذاری سبکی، قدرت و دامنه اثرگذاری ترکیب بیشتر از واژه است؛ به همین علت باید بر ویژگی ترکیبات بیشتر تأکید کنیم. در این صورت، ترکیبات ما بیشتر حسی/ عینی و متمایل به نظام دلالتی ضمنی هستند. به زبان ادبی، صور خیال در آن‌ها جولان بیشتری می‌دهند اما مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن حسی است. این وضعیت همان حالتی را پدید می‌آورد که ما از آن به ویژگی سبکی دوره گذار یاد می‌کنیم. زبان نثر از یک طرف گرایش به تمهیدات شاعرانه (دلالت‌های ضمنی) دارد و از طرف دیگر، تمایلی به سبک نوشتاری دوره قبل (عینیت‌گرا). قرار گرفتن در این وضعیت بینایی است که نثر سنائی را به یکی از نمایندگان دوره گذار تبدیل کرده‌است. نکته دیگر این‌که از این جهات، تفاوت معناداری میان نامه‌ها وجود ندارد جز این‌که در نامه هفدهم درصد دال‌های «بسیط ذهنی» (حدود هفتاد و یک درصد) بسیار بیشتر از دال‌های بسیط عینی (حدود بیست و نه درصد) است؛ بر خلاف سایر نامه‌ها.

پرسش دیگر به حوزه معنایی واژگان مربوط می‌شود: دال‌ها رمزگان‌های کدام حوزه‌های معنایی هستند؟ حوزه معنایی شریعت با چهارصد و شصت و پنج مورد بیشترین رمزگان را به خود اختصاص داده‌است؛ این بدان معناست که ما با نویسنده‌ای شریعت‌ورز سر و کار داریم. اگر رمزگان اخلاقی (شصت و شش مورد) را هم به این مجموعه بیفزاییم، عدد مذکور بیشتر و جنبه‌های دینی شخصیت نویسنده برجسته‌تر می‌شود. پس از آن، رمزگان طبیعی، با دویست و نوزده مورد، بیشترین حضور را در متن دارند و در مرتبه بعدی رمزگان مربوط به نهاد قدرت سیاسی (یکصد و نود و پنج مورد) قرار می‌گیرد. بدین ترتیب

می‌توان سه رکن شریعت، طبیعت و قدرت را مهم‌ترین مؤلفه‌های سبکی نویسنده در سطح واژگان و ترکیبات به شمار آورد. شاید به خاطر شخصیت و موقعیت مخاطبان نامه‌ها بوده، اما عجیب است که سنائی از رمزگان حوزه معنایی عرفان و تصوف (چهل و پنج مورد) چندان که انتظار می‌رود، استفاده نکرده‌است. حتی استفاده او از رمزگان حوزه معنایی زندگی عامه (یک‌صد و سی مورد)، حوزه بدن (یک‌صد و ده مورد) بیشتر از حوزه عرفان و تصوف است. علوم ادبی نیز با هشتاد مورد نیز در مراتب بعدی و جلوتر از عرفان و تصوف قرار می‌گیرند. حوزه‌های معنایی و گفتمانی دیگری هم در نامه‌ها مطرح شده، اما عمده‌ترین‌شان همین‌هاست که ذکر گردید. شریعت، طبیعت و قدرت سیاسی، مثلثی را تشکیل می‌دهند که می‌توان آن‌ها را سه رکن اصلی ذهنیت نویسنده به شمار آورد. درست است که با عنایت به موضوع نامه و نیز مخاطب آن دایره واژگانی نویسنده تغییر می‌کند، اما بسامد واژگان سه حوزه مذکور در نامه‌های دوازده و سیزده کمتر از بقیه و در نامه هفدهم نزدیک به صفر است. بنابراین از این جهت هم نامه هفدهم از بقیه متمایز است. فرهنگ عامه، بدن، علوم ادبی و عرفان و تصوف مربع دومی را تشکیل می‌دهند، که با یک درجه تخفیف، زوایای ذهن و زبان مؤلف نامه‌ها را به ما نشان می‌دهد. پس در سطح واژگان و ترکیبات، ویژگی سبکی شاخص نامه‌ها این است که در وضعیت بینابین تحول نثر فارسی از عینیت‌گرایی به ذهنیت‌گرایی و از تصریحی به ضمنی قرار دارند. در سطح زمینه‌های محتوایی، شریعت، طبیعت و قدرت سه رکن محتوایی دال‌ها را تشکیل می‌دهند.

۳.۴ سطح نحوی

در سطح نحوی سعی می‌کنیم تا از طریق بررسی کیفیت چینش واژگان، انسجام آن‌ها، مسئله و جهت، زمان افعال، فرآیندهای فعلی^۱ و نیز صدای دستوری یا نحوی^۲ تصویر روشنی را از سبک نامه‌ها پیش روی مخاطبان قرار دهیم. از مجموع شش‌صد و نود یک جمله‌ای که در مکاتیب آمده، فقط در هشتاد و پنج جمله (حدود دوازده درصد) پدیده سبکی خروج از نحو معیار فرضی دیده می‌شود. مقصود ما از نحو معیار فرضی همان صورت منظم قرار گرفتن اجزای جمله است که معمولاً از نهاد شروع شده، به فعل ختم می‌پذیرد. ممکن است در روزگار سنائی یا دیگر زمان‌ها نحو معیار در گونه‌های مختلف کاربرد زبان (عامیانه، فاخر) متعدد باشد اما برای بررسی ساختارهای نحوی جملات در هر دوره ما باید یک نحو معیاری فرض کنیم و تحولات نحوی در طول تاریخ ادبی را با آن

بسنجیم. نامه‌های سوم، چهارم، پنجم، هفتم، هشتم، نهم، دهم، یازدهم، سیزدهم، پانزدهم و شانزدهم کمتر از بیست درصد، در نامه یازدهم حدود بیست و نه درصد و در نامه چهاردهم حدود بیست و هفت درصد انحراف از نحو معیار اتفاق افتاده‌است. تقید به نحو معیار از یک طرف رسانایی زبان را افزایش داده و بنابراین پیچیدگی معنایی متن را تقلیل می‌دهد و از دیگر سو خلاقیت نویسنده را در سطح نحوی کاهش می‌دهد. در بررسی لایه واژگانی هم دیدیم که بسامد دال‌های تصریحی/ عینی چندان بالا بود که پیچیدگی معنایی برای متن ایجاد نکند. در این صورت پیچیدگی مذکور ناشی از چیست؟

بررسی‌های بعدی به ما نشان داد که بخش عمده‌ای از پیچیدگی معنایی نامه‌های سنائی نتیجه بسامد بالای جملات مرکب تو در تو است که گاه میان اول و آخر برخی از آن‌ها یک صفحه فاصله است؛ آن‌چه به ر این مسئله دامن می‌زند، عطف‌های پی در پی جملات مرکب طولانی و ترکیب نحوی آیات و احادیث و ابیات فارسی و عربی در دل یک جمله است. در مجموع نامه‌ها، شش صد و بیست یک جمله مرکب و سی صد و هفت جمله ساده آمده‌است که تفصیل آن را در جدول ذیل مشاهده می‌کنید:

جدول تعداد جملات ساده و مرکب نامه‌ها

شماره نامه	جملات ساده	جملات مرکب	شماره نامه	جملات ساده	جملات مرکب
اول	۱۷	۱۸	دهم	۴	۱۶
دوم	۱۲	۳۰	یازدهم	۹	۳۲
سوم	۱۷	۵۹	دوازدهم	۱	۱۷
چهارم	۱۸	۴۷	سیزدهم	۱	۱۶
پنجم	۳۸	۸۶	چهاردهم	۶	۴۷
ششم	۵	۲۷	پانزدهم	۳۳	۵۳
هفتم	۵۶	۱۰۰	شانزدهم	۱۰	۱۷
هشتم	۲۰	۴۹	هفدهم	۹	۹
نهم	۱۰	۲۹			

ملاحظه می‌کنید تنها نامه‌ای که تعداد جملات ساده و مرکب آن برابر هستند، نامه هفدهم است و این باز تردید ما را در صحت انتساب این نامه به سنائی افزایش می‌دهد. جز نامه نخست و دهم که تفاوت میان جملات ساده و مرکب آن اندک است، در بقیه نامه‌ها

تفاوت بسامد دو گونه جمله بسیار زیاد است و به نظر این اصلی‌ترین علت پیچیدگی معنایی نامه‌های سنائی است.

در همین سطح نحوی، متغیر وجهیت نیز قابل طرح است. در مورد وجهیت دو اشکال وجود دارد: نخست این‌که اگر جمله‌ای در معنای اولیه دارای یک وجه باشد و در معنای ثانویه دارای وجهی دیگر، ما کدامیک را وجه آن جمله به شمار آوریم؟ برای مثال، وقتی در اتاقی نشسته‌ایم و پنجره باز است و به کسی که همراه‌مان است، می‌گوییم: «هوا سرد است»، وجه این جمله چیست؟ اگر به معنای اولیه آن اصالت دهیم، وجه آن خبری است اما اگر معنای ثانوی جمله را در نظر بیاوریم، گوینده با این جمله به مخاطب می‌گوید: لطفاً پنجره را ببندید! در این صورت وجه جمله «درخواستی» می‌شود. راه حلی که به نظر می‌رسد، اصالت دادن به معنای ثانویه است، اما اگر این روش را همه جا اساس قرار دهیم، عملاً راه تأویل را برای تعیین وجه جملات باز کرده‌ایم که مسیری لغزان و غیر قابل اعتماد است. پیشنهاد ما به رسمیت شناختن هر دو وجه است؛ بدین معنا که برای این گونه جملات، دو وجه قائل شویم؛ وجهی مربوط به معنای اولیه و وجهی مربوط به معنای ثانویه. چرا که در چنین جملاتی ما عملاً با دو سطح معنایی و دو وجه مواجه می‌شویم، تقلیل جمله به هر یکی از این دو، نادیده گرفتن بخشی از هویت معنایی جمله و وجه مرتبط با آن است. معضل دیگر تعیین وجه، در جملات مرکب خودش را نشان می‌دهد. در صورتی که هر جزء جمله مرکب یک وجه داشت، کدامیک از آن‌ها را وجه جمله مرکب محسوب کنیم؟ مثلاً در جمله زیر سه وجه درخواستی، دعایی و شرطی با هم آمده‌است: «اگر رای مُضی بیند، که همیشه بیننده باد!، عنکبوت بهشت را سلام رساند» (سنائی، ۱۳۶۲: ۲۶) یا در جمله زیر، سه وجه پرسشی، انکاری و شرطی با هم آمده‌است: «کسی که اگر قرص خورشید را قرصِ خوان او سازند، او مذاق خویش بدان نیالاید، بر خمیرریزه ولید مغیره گبر کی زنهار خورد؟» (همان: ۸۱-۸۲). هم‌چنین جمله زیر دارای دو وجه پرسشی و شکوه‌ای است: «چرا او به مکافات، باشه‌ای به لاشه‌ای نفرستاد؟» (همان: ۱۱۰). در چنین مواردی، وجه جمله را چگونه تعیین کنیم؟ پیشنهاد ما برای جملات مرکب نیز به رسمیت شناختن تعدد وجوه است. اصرار بر تقلیل وجوه موجود در جملات مرکب به یکی از آن‌ها، نتیجه‌ای جز سر درگمی و دور افتادن از واقعیت نحوی جمله ندارد. بر این اساس، ما به بررسی وجهیت در نامه‌های سنائی پرداختیم. نتایج نشان می‌داد که در نامه‌ها وجوه مختلف اخباری، پرسشی، درخواستی، دعایی، تهدیدی، گلایه‌ای، تحذیری، تعجبی، تردیدی، تمنایی، تحسری، امری، سرزنشی، تعلیلی، شرطی و تأکیدی، توصیه‌ای قابل تشخیص است و حتی

در برخی جملات این وجوه به صورت ترکیبی (مثلاً اخباری - تعلیلی یا پرسشی - انکاری) به کار رفته‌اند اما در مجموع وجه اخباری در اکثر نامه‌ها غلبه تام و تمام دارد: نامه اول با حدود هفتاد درصد، نامه هفتم با حدود هفتاد و دو درصد و نامه هفدهم با حدود نود و چهار درصد، بالاترین بسامد وجه اخباری و نامه دوم با حدود سی و پنج درصد پایین‌ترین بسامد را دارا هستند. شاخصه سبکی برآمده از بسامد بالای وجه اخباری، گسترش قطعیت و جزمیت متن است. با این‌که سنائی اکثر این نامه‌ها را به اشخاصی و الامقام‌تر از خود نوشته اما با استفاده از تمهیدات بیانی مختلف، از جمله همین تأکید بر وجه اخباری، جایگاه و پایگاه خویش را هم حفظ کرده و وجوه تمنایی و درخواستی را به صورت محدود و حساب‌شده به کار برده‌است.

میان وجه و مخاطب نامه طبیعتاً باید ارتباط مستقیم و معناداری وجود داشته باشد؛ چون وجه کلام، هنگام سخن گفتن با کسی که هم‌ردیف نویسنده است تفاوت دارد با وجه آن در نامه‌هایی که مخاطب آن پایین‌تر یا بالاتر از اوست. اما چون اکثر مخاطبان سنائی از طبقه برتر جامعه هستند و در عین حال او اصرار بر حفظ شأن و منزلت خویش هم دارد، تفاوت معناداری میان نامه‌ها از جهت رابطه وجه با مخاطب وجود ندارد. شاید اگر نامه‌هایی از او در اختیار داشتیم که به یکی از بستگان نزدیکش می‌نوشت، این تفاوت را حس می‌کردیم. اگر وجه و مخاطب در نامه‌ها رابطه معناداری ندارند، میان وجه و موضوع نامه‌ها روابط آشکار و مستقیمی وجود دارد. مثلاً در نامه دوم، دوازدهم و سیزدهم، وجه گلایه و درخواست، در نامه شانزدهم وجه دعایی، در نامه نهم وجه انکاری و سرانجام در نامه‌های دوم، سوم، پنجم، چهاردهم و پانزدهم وجه پرسشی بدان جهت تشخیص یافته که موضوع نامه ایجاب می‌کرده‌است. نهایتاً می‌توان گفت شاخصه سبکی نامه‌ها از جهت وجهیت، غلبه وجه اخباری آن‌هاست و ما حدس می‌زنیم نویسنده از این طریق خواسته، قطعیت و جزمیت متن را بالا ببرد تا صدای او به عنوان صدای فعال متن به گوش مخاطبان برسد.

فرآیندهای فعلی هم زمینه دیگری در بررسی‌های سبک‌شناسانه است. در نامه‌های اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، هفتم، هشتم، نهم، یازدهم و سیزدهم بیش از پنجاه درصد فرآیندهای متن مادی هستند. در نامه‌های دهم، دوازدهم، پانزدهم و هفدهم وجه غالب در اختیار فرآیند رابطه‌ای است. غلبه فرآیندهای مادی که بر واقعیت و کنشگری تأکید بیشتری دارد، سبب می‌شود واقعیت‌گرایی، عینیت‌گرایی و عمل‌گرایی متن افزایش پیدا کند و این نتیجه سبک‌شناسانه اولاً با آن‌چه در قسمت‌های پیش گفتیم و ثانیاً با نیمه دوم شخصیت وی (سنائی شاعر) کاملاً سازگار است. عرفان سنائی در سروده‌هایش نیز عمل‌گرا و

معطوف به واقعیت است و از درپیچیدن به مباحث نظری عرفان یا تأکید بر متافیزیک عرفانی شدیداً پرهیز می‌کند. آنچه این دریافت سبک‌شناسانه را تأیید می‌کند، وضعیت فرآیندهای ذهنی است؛ یعنی فرآیندی که به اندیشه و امور انتزاعی و احساسات مربوط می‌شود. در تمام نامه‌ها بدون استثنا تعداد فرآیندهای ذهنی به طرز چشمگیری پایین‌تر از فرآیندهای مادی و حتی رابطه‌ای است. بنابراین، تا آن‌جا که به فرآیندها مربوط می‌گردد، واقعیت‌گرا، عینیت‌گرا و عمل‌گرا بودن سه شاخصه سبکی نامه‌های سنائی است.

بررسی متغیر «زمان» نیز حدس ما را در مورد سه ویژگی سبکی مذکور تأیید می‌کند. از مجموع یک‌هزار و پانصد و هشتاد و شش فعل به کار رفته در نامه‌ها، یک‌هزار و پنجاه و چهار فعل به زمان حال (حدود شصت و شش درصد)، پانصد و بیست و نه فعل به زمان گذشته (حدود سی و سه درصد) و تنها سه فعل (کمتر از یک درصد) به زمان آینده اختصاص دارد. این وضعیت نشان می‌دهد سنائی در حرکت بر روی خط زمان، گرایش زیادی به زمان «حال» دارد. زمان حال نسبت به دو زمان گذشته و آینده هم عینیت‌گراتر و واقع‌گراتر است و هم به عمل‌گرا بودن، نزدیک‌تر. «گذشته» چیزی است که از دست رفته و «آینده» وضعیتی که هنوز نیامده؛ ذهن و زبان معطوف به گذشته و آینده یا گرفتار خاطره‌هاست و یا در خیال‌بافی و ایده‌آلیسم دست و پا می‌زند. به میزانی که نویسنده‌ای به این دو توجه کند، به همان نسبت از عینیت، واقعیت و کنشگری فاصله می‌گیرد. بسامد بالای استفاده از مضارع اخباری (هفتاد درصد) و استفاده بسیار محدود از مضارع التزامی تصویر نویسنده‌ای را پیش روی ما قرار می‌دهد که قطعیت کلام دارد و از شک و تردید به دور است. اگر «قطعیت» و «تردید» را دو نقطه مقابل هم در نظر بگیریم، واقعیت و کنش‌گرا بودن به قطب نخست و انتزاع و خیال‌پروری به قطب دوم نزدیک‌تر است.

بررسی‌های ما نشان می‌دهد که «صدای نحوی» نویسنده نامه‌ها نیز با وضعیت سبکی فوق تناسب بسیار زیادی دارد. در ده نامه (اول تا نهم، سیزدهم و چهاردهم) صدای فعال بیشتر به گوش می‌رسد. در میان نامه‌های سوم، چهارم، پنجم و ششم که خطاب به صاحب‌منصبان است فاصله صدای فعال و منفعل متن به حد اقل می‌رسد. گویا وی سعی می‌کند ضمن حفظ منزلت خویش شأن و منزلت مخاطب خود را هم حفظ کند. در نامه‌های نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم، پانزدهم و هفدهم صدای منفعل نویسنده غلبه دارد و تفاوت میان صدای فعال و منفعل در نامه هفدهم چندان زیاد است که حدس ما را در مورد مشکوک بودن انتساب این نامه به سنائی تقویت می‌کند.

۴.۴ سطح بلاغی

در سطح بلاغی به تمهیداتی خواهیم پرداخت که در ذیل علم بیان و بدیع لفظی و معنوی قرار می‌گیرند. پیشتر نشان دادیم که علت پیچیدگی معنایی نامه‌ها انحراف از زبان معیار نیست اما هر خواننده‌ای درمی‌یابد که زبان نامه‌ها نسبت به سروده‌های او بسیار پیچیده‌تر است. علت پیچیدگی کجاست؟ پیشتر به یک علت اشاره کردیم. علت دوم در همین سطح بلاغی است. چرا که از کل تمهیدات بیانی (تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه) به کار رفته در نامه‌ها، سی و سه درصد تشبیه، چهل و پنج درصد استعاره، نوزده درصد کنایه و سه درصد مجاز مرسل است. این غلبه استعاره‌گرایی فضای حاکم بر نامه‌ها را ذهنیت‌گرا کرده و تا حدودی بر پیچیدگی معنایی آن‌ها می‌افزاید. اما البته این همه ماجرا نیست. چرا که از سیصد و پنجاه و شش مورد تشبیه، یک‌صد و بیست و یک مورد حسی به حسی است، دویست و سی و یک مورد عقلی به حسی، سه مورد حسی به عقلی و یک مورد عقلی به عقلی. بنابراین در نوع تشبیهات، حسی‌گرایی غلبه مطلق دارد و این مسئله فضای حاکم بر نامه‌ها را به عینیت‌گرایی نزدیک می‌کند. این هم که از چهارصد و چهل و دو مورد استعاره، دویست چهل و نه مورد مصرحه است و صد و نود و سه مورد مکنیه، باز عامل دیگری است که نامه‌ها را از ذهنیت‌گرایی دور کرده‌است. در مقابل، پایین بودن مجاز مرسل (حدود سه درصد) در نامه‌ها و در همان حال بالاتر بودن درصد کنایه‌ها (حدود نوزده درصد) نیز در حد خود اتمسفر نامه‌ها را به ذهنیت‌گرایی نزدیک‌تر می‌کند. یک مسئله دیگر هم در این میان بی‌تأثیر نیست و آن این‌که در مجموع تعداد نامه‌هایی که استعاره‌ها بر آن‌ها غلبه دارد بیشتر از نامه‌هایی است که تشبیه‌ها صنعت پایه قرار گرفته‌اند یا استعاره و تشبیه به نسبت مساوی در آن‌ها به کار رفته‌اند: در نامه‌های چهارم، پنجم، هفتم، هشتم، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم و هفدهم استعاره‌ها بر متن مسلط شده‌اند؛ این نسبت در نامه‌های اول، دوم و شانزدهم بر عکس می‌شود و در دو نامه سوم و ششم هم قدرت به‌طور مساوی بین آن‌ها تقسیم شده‌است. بدین ترتیب بلاغت نامه‌ها در وضعیت بینابین عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی، با شیبی نرم به طرف دومی، قرار می‌گیرد و این با دیگر ویژگی‌های سبکی نامه‌ها و نیز با بافت تاریخی آن‌ها، که دوره گذار نثر فارسی از عینیت‌گرایی به ذهنیت‌گرایی است، مطابقت دارد. آنچه در این میان تشخص ویژه دارد نامه شانزدهم است که در آن تفاوت نسبت تشبیهات به استعاره‌ها دو برابر می‌شود و خواننده احساس می‌کند منطق بلاغی این نامه خیلی دورتر از بقیه نامه‌هاست. موضوع نامه مذکور

دفاع از باورهای سنائی در برابر اتهامات عقیدتی است که به او وارد کرده بودند؛ نامه‌ای که با مرگ و زندگی وی پیوند خورده بود. بنابراین لازم بود که مبنای بیانش را بر وضوح و تصریح بگذارد تا میزان ابهام متن به پایین‌ترین حد ممکن برسد. کارکرد بیانی تشبیه روشنگری و تصریح است و کارکرد بیانی استعاره پنهان‌سازی. خیلی طبیعی است که در چنین نامه‌ای با چنین موضوعی و در چنان بافتی، مدار بیان بر تصریح/ تشبیه قرار گیرد تا ابهام/ استعاره. بالا بودن بسامد استعاره‌ها در نامه هفدهم تردید ما را در صحت انتساب آن به سنائی تشدید می‌کند و در مورد بقیه توضیحی نداریم.

وضعیت نامه‌ها از جهت استفاده از بدیع لفظی چگونه است؟ غایت کارکردی صنایع لفظی، بالا بردن سطح بلاغت متن از طریق ایجاد موسیقی کلام است. از دیگر سو، توجه جدی به جانب موسیقایی کلام یکی از ویژگی‌های سبکی سنائی چه در سروده‌ها و چه در نامه‌هاست. به همین جهت است که از جناس، به عنوان تمهیدی موسیقی‌ساز، سیصد و هشتاد و هشت بار و از سجع و واج‌آرایی هر کدام حدود هشتاد و پنج بار و از بقیه تمهیدات موسیقایی مثل قلب، رد صدر و اشتقاق در حد کمتری استفاده کرده‌است. صنایع بدیع نسبت به بدیع لفظی کمتر مورد توجه نویسنده بوده‌است. تلمیح با یک‌صد و سی و هفت مورد پرسامدترین صنعت بدیع معنوی و حسن تعلیل با یک مورد کم بسامدترین آن‌هاست. میان این حداکثر و حداقل، وضعیت صنایع دیگر به این شرح است: درج هشتاد و سه مورد، ارسال‌المثل بیست و یک مورد، اقتباس بیست مورد، تضمین چهارده مورد، لف و نشر و متناقض‌نما هر کدام چهار مورد، اغراق و مبالغه هر کدام سه مورد و ایهام و غلو هر کدام دو مورد. گرایش نویسنده به درج بیشتر از دیگر صنایع است و اگر آمار تضمین، اقتباس و ارسال‌المثل را هم به این مجموعه بیفزاییم به راحتی می‌توانیم ادعا کنیم صنعت پایه در بدیع معنوی نامه‌ها همین گروه اقتباس هستند و این چندان تشخص دارد که بتوان آن را یک ویژگی سبکی نامه‌ها به شمار آورد. غایت کارکردی این چهار صنعت (درج، اقتباس، تضمین، ارسال‌المثل) تقویت پشتوانه فکری - محتوایی اثر است؛ به طوری که نویسنده برای تأیید سخن خود دائم به منابع معتبر بیرون از خود ارجاع می‌دهد. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت سنائی در نامه‌ها سبکی محتواگرا را برگزیده و بازی‌های لفظی برایش کاملاً در حاشیه قرار دارند. هم‌چنین میزان بسیار اندک خانواده اغراق (مبالغه، اغراق و غلو) خبر از گرایش نویسنده به اعتدال بیانی و پرهیز از گزافه‌گویی دارد. پایین بودن ایهام وجه عینیت‌گرایی نامه‌ها را تقویت می‌کند. از این نامه دوم و هفدهم بدان جهت با دیگران متفاوت هستند که هیچ صنعت بدیع معنوی در آن‌ها به کار نرفته‌است. در مورد نامه دوم

توضیحی نداریم اما این چندمین بار است که از متمایز بودن نامه هفدهم سخن می‌گوییم. پس از این‌ها نامه اول، دوازدهم، شانزدهم و ششم قرار می‌گیرد که به نسبت بقیه کاربرد صنایع بدیع معنوی در آن‌ها کمتر است. برای این‌ها نیز دلیل خاصی به ذهنمان نمی‌رسد. در مجموع، بلاغت سنائی گرایش بیشتری به استعاره دارد تا تشبیه. از دیگر سو، استفاده مکرر از استعاره‌های مصرحه و نیز بسامد بالای تشبیهاتی که مشبه به آن‌ها حسی است و اقبال اندک به ایهام باعث می‌شود بلاغت نامه‌ها در حالتی بینابین وضوح/ایهام یا ذهنی/عینی قرار گیرد. در سطح واژگانی نیز این وضعیت بینابینی را مشاهده کردیم. در استفاده از صنایع بدیعی هم تأکید بر موسیقی کلام را می‌توان یک ویژگی سبکی نامه‌ها به شمار آورد؛ چنان‌که در بدیع معنوی محتواگرا بودن نویسنده را می‌توان ویژگی سبکی او به شمار آورد. منطق بیانی حاکم بر نامه‌ها به واسطه پرهیز از اغراق و مبالغه به نوع اعتدال بیانی نزدیک شده‌است و از این جهت نویسنده نامه‌ها بیشتر به سراینده حدیقه شباهت دارد تا مدیحه‌ها.

۵.۴ روابط بینامتنی

بررسی روابط بینامتنی نامه‌ها با یک‌دیگر و با اشعار سنائی به ما کمک کند تا به پرسش دیگر مقاله پاسخ دهیم: آیا نویسنده همه این نامه‌ها سنائی است؟ مطابق با آنچه در نامه‌ها آمده ایماژهای «ریاض انس» در نامه‌های سوم و چهاردهم، «نگارخانه خیال» در نامه‌های چهارم و پنجم، «طویله قدم» و «حظیره علی سرر متقابلین» در نامه‌های دهم و چهاردهم و تعبیر تصویری «حیدروار» در نامه‌های هشتم و نهم تکرار شده‌است. علاوه بر این‌ها، عنصر تصویری «نقاش» در نامه‌های ششم، هفتم و نهم، «بدر» در نامه‌های اول، دوم و چهارم، «شب‌پره» در نامه‌های پنجم و چهاردهم و پانزدهم، «در» در نامه‌های سوم و چهارم، «مرکب، مهر، خر، حورالعین و نقش نفس» در نامه‌های پنجم و پانزدهم، «چهار دیوار صورت» در نامه‌های پنجم و دهم، «یوسف و نقش‌بندان» در نامه‌های هفتم و یازدهم، «شیر» به مثابه عنصری تصویری در نامه‌های هفتم و چهاردهم، «سباع» به مثابه عنصر تصویری در نامه‌های هفتم و هشتم، «خطه کون و فساد» در نامه‌های ششم و دهم، «روح‌الامین و روح‌القدس» در نامه‌های پنجم و نهم، «غول» به مثابه عنصری تصویری در نامه‌های پنجم و هفتم، «سراپرده غیب» در نامه‌های دهم و چهاردهم، «خاطر عاطر» در نامه‌های اول و چهارم، «کوتاه بودن عمر وعده» در نامه‌های سوم و چهارم، «نقش نفس» در نامه‌های پنجم

و پانزدهم، «چهار دیوار صورت» در نامه‌های پنجم و دهم و «خندیدن عقل» در نامه‌های نهم و یازدهم تکرار شده‌است. بیفزایید بر این مجموعه، تکرار کنایه «به صحرا آمدن» را در نامه‌های دوم، چهارم، هفتم و هشتم، «روی نهادن به چیزی» را در نامه‌های سوم، پنجم و هشتم، «روی زرد شدن» را در نامه‌های هشتم، سیزدهم و چهاردهم، «گرد چیزی گشتن» را در نامه‌های پنجم، هفتم و چهاردهم، «سیه‌روی بودن» را در نامه‌های هفتم، هشتم و سیزدهم، «دمار از کسی برآوردن» را در نامه‌های اول و هشتم، «بر چیزی خط کشیدن» را در نامه‌های دوم و پانزدهم، «عنان به دست کسی سپردن» را در نامه‌های دوم و هشتم، «خاک قدم در دیده ساختن و حلقه در گوش افکندن» را در نامه‌های سوم و پنجم، «سراپرده در جایی زدن» را در نامه‌های پنجم و چهاردهم، «علم نگویند کردن» را در نامه‌های هفتم و پانزدهم، «سپر افکندن» را در نامه‌های هفتم و یازدهم، «آتش در چیزی زدن» را در نامه‌های هفتم و نهم، «عرصه تنگ بودن» را در نامه‌های یازدهم و هفدهم. از میان مجازهای مرسل نیز مجاز «طین» در نامه‌های پنجم، هفتم و پانزدهم، تعبیر مجازی «سلام علیک» (به معنای ارتباط) در نامه‌های هفتم و نهم و «کاغذ» (به معنای نامه) در نامه‌های پنجم و پانزدهم تکرار شده‌است. علاوه بر این‌ها در نامه‌های هفتم و هشتم تعبیر قرآنی مثل «رحمة للعالمین»، «شیاطین الانس» و «نفخت فیه من روحی» تکرار شده‌است؛ هم‌چنین تعبیر «ما خلقکم و لا بعثکم الا کففس واحده»، «و ما امرنا الا واحده»، «علی سُرر متقابلین»، «المؤمنون کففس واحده» در نامه‌های دهم و چهاردهم، «حورالعین» و «یوم‌الدین» در نامه‌های پنجم و پانزدهم، «الا ان حزب الله هم المفلحون» در نامه‌های هفتم و پانزدهم، «ان بعض الظن اثم» در نامه‌های هفتم و نهم و سرانجام «شیاطین الانس و الجن» در نامه‌های نهم و شانزدهم تکرار شده‌اند. آمار به دست آمده حاکی از آن است که نامه هفتم با بیست و دو مورد تکرار بیشترین ارتباط را با سایر نامه‌ها و نامه شانزدهم و هفدهم با هر کدام یک‌بار تکرار، کمترین موارد مشترک را با سایر نامه‌ها دارند. در بین این دو طیف حداکثری و حداقلی به ترتیب نامه‌های پنجم (هفده مورد)، چهاردهم (پانزده مورد)، پانزدهم (یازده مورد)، دهم (ده مورد)، نهم (هفت مورد)، سوم، چهارم و یازدهم (شش مورد)، دوم (چهار مورد)، اول و دوازدهم (سه مورد)، ششم و سیزدهم (دو مورد) در مرتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند. از این جهت، نامه‌های شانزدهم و هفدهم تشخیص و تمایز دارند. در مورد نامه شانزدهم توضیحی به ذهن مان نمی‌رسد جز این‌که مطابق با قرائن برون‌متنی در صحت انتساب این نامه‌ها به سنائی تردیدی نداریم. قبلاً تردیدهایی را در مورد انتساب نامه هفدهم به سنائی مطرح کردیم. بررسی‌های بینامتنی فوق آن تردید را تقویت می‌کند. ممکن است گفته شود این

تعبیر و ایماژها در دوره کلاسیک رواج داشته و هر کسی می‌توانسته از آن‌ها استفاده کند و بنابراین دلالت بر نکته خاصی نمی‌کند. آنچه مد نظر ماست «تکرار» این تعبیر و تصاویر در نامه‌هاست نه فقط ذکر آن‌ها؛ تکراری که پیوندهای بینامتنی بین نامه‌ها برقرار کرده، در کنار قرائن دیگر این ایده را تقویت می‌کند که این نامه‌ها باید از ذهن و زبان واحدی صادر شده باشد.

آیا مضامین، تصاویر و تعبیری هست که هم در نامه‌ها آمده باشد و هم در اشعار سنائی و اگر پاسخ مثبت است، آیا کیفیت و کمیت آن‌ها چنان و چندان هست که بتوان بر اساس آن‌ها درباره صحت و سقم انتساب نامه‌ها به سنائی اظهار نظر کرد؟ پاسخ پرسش نخست مثبت است. منتها برخی از این تعبیر و تصاویر مشترک در نامه‌ها و اشعار کاربرد عام دارند؛ مثل «خاطر عاطر» از نامه نخست و چهارم که در حدیقه (۱۳۵۹: ۲۰۱، ۲۷۶) و *سیرالعباد* (۱۳۶۰: ۲۵۰) آمده یا تعبیر «شمع جمع» از نامه دوم که در حدیقه (۱۳۵۹: ۶۳۱) و *کارنامه بلخ* (۱۳۶۰: ۱۹۳) دیده می‌شود. از همین نوع است تعبیر «صدف دل» در نامه دوم و حدیقه (۱۳۵۹: ۲۴۹، ۷۰۹)، «ریاض انس» در نامه سوم، چهاردهم و حدیقه (۱۳۵۹: ۱۷۲، ۱۹۰، ۳۴۸)، «تابش یقین» در نامه چهارم و حدیقه (همان: ۳۶۱)، «نقش نفس» در نامه پنجم، پانزدهم و حدیقه (۱۳۵۹: ۲۴۸، ۳۷۶، ۳۹۰)، «خطه ملکوت» در نامه هفتم و «کنج عافیت» و «پردۀ غیب» در نامه هشتم و حدیقه (سنائی، ۱۳۵۹: ۱۱۴، ۱۴۷، ۱۹۳، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۰۹، ۳۷۲، ۷۳۱، ۷۳۴). این تعبیر در فضای کلاسیک متداول است و اگر تنها عامل ارتباط بین نامه‌ها و سروده‌های سنائی همین‌ها می‌بود، نمی‌توانستیم از روی آن‌ها به نتیجه خاصی برسیم. اما علاوه بر این‌ها تعبیر و تصاویر دیگری هم هست که یا برساخته سنائی است و یا در متون نزدیک او کمتر به کار رفته است؛ مثل «پنجره حروف»، «آیینۀ ایمان» و «خطه خطا»، که در نامه هفتم و حدیقه (سنائی، ۱۳۵۹: ۱۷۷، ۲۴۲، ۴۳۹) آمده است؛ یا تعبیر «سیرت احمدی و صورت یوسفی»، که در نامه هفتم و در حدیقه (همان: ۵۸۸) ثبت شده یا تعبیر «هژده هزار عالم» در ارتباط با داستان حضرت یوسف که در نامه هفتم و حدیقه (همان: ۵۰۶) آمده یا تعبیر «قبای بقا» در نامه هشتم و *سیرالعباد* (۱۳۶۰: ۲۲۰)، «پنجره ایمان» در نامه هشتم و حدیقه (۱۳۵۹: ۲۳۰)، «ذوالفقار زبان» در نامه هشتم و حدیقه (۱۳۵۹: ۲۴۶) آمده است. استعاره «گنده پیر» برای اشاره به دنیا نیز از تصاویر مشترک نامه نهم با حدیقه (۱۳۵۹: ۲۵۴، ۴۷۰)، *سیرالعباد* (۱۳۶۰: ۲۱۵) و *کارنامه بلخ* (۱۳۶۲: ۲۰۸) است. در نامه دهم نیز چنین مواردی یافت می‌شود. ترکیب تشبیهی «حظیره قدس» در

حدیقه (۱۳۵۹: ۳۴۸) هم آمده است. یا تعبیر «زحمت حدود و حروف» هم در نامه دهم هست و هم در حدیقه (۱۳۵۹: ۱۷۱، ۲۴۹) و سیرالعباد (۱۳۶۰: ۲۴۷). نزدیک به همین تعبیر، تشبیه «ظرف حرف» است که هم در نامه پانزدهم آمده و هم در حدیقه (۱۳۵۹: ۱۷۴، ۱۸۴، ۲۱۵، ۲۳۱، ۷۱۰). در همین نامه عقل به عقیده تشبیه شده که عیناً در حدیقه (۱۳۵۹: ۱۳۱، ۲۰۲، ۴۸۲) هم آمده است؛ چنان که ترکیب «انقاس انفاس» در نامه مذکور تداعی کننده بیت زیر از حدیقه است:

گشته انقاس گوهر مردم کرده انفاس راه منفذ، گم

(سنائی، ۱۳۵۹: ۳۴۲)

جالب است که در نامه هفدهم هیچ وجه مشترکی نیافتیم و این نیز دلیل دیگری است بر تشکیک ما در صحت انتساب این نامه به سنائی.

برخی دیگر از ارتباطات میان نامه‌ها و سروده‌های سنائی مربوط می‌شود به آن دسته ابیات سنائی که عیناً در نامه‌ها نقل شده است. مثلاً در نامه سوم بیت زیر آمده:

شکر می‌گفتن از زبان هوس است شکر می‌گفتن از بیان بس است

(سنائی، ۱۳۶۲: ۲۲)

صورت دیگری از این بیت در سیرالعباد هم آمده است:

شکر من گفتن از زبان هوس است شکر من را زبان شکر بس است

(سنائی، ۱۳۶۰: ۲۶۲)

در نامه چهارم نیز دو بیت زیر آمده که ابیاتی از قصیده شماره دویست و چهل و سه دیوان (خطاب به خواجه قوام‌الدین ابوالقاسم) است:

صورت ار با تو نیست، جان با توست چاکر و بنده و رهی و رهین
در شاهان تو راست آنچه بماند صدف است آن بمان به راهنشین

(سنائی، ۱۳۲۰: ۴۳۲)

در نامه پنجم هم ابیات زیر آمده است:

در شکر خواب رفت فتنه ازو از سراندیپ تا به قسطنطین
تا بجنید عدل او، بگریخت فتنه در خواب و ظلم در سجین

(سنائی، ۱۳۶۲: ۴۳)

نزدیک به این مضامین را در حدیقه هم می‌توان سراغ جست:

عدل از او با جمال و با آب است ظلم از او رفته در شکر خواب است

(سنائی، ۱۳۵۹: ۵۱۱)

فتنه و ظلم را کند در خواب ملک آباد را چو مست خراب

(همان: ۵۱۳)

فتنه در خواب شد ز صولت او عدل بیدار شد ز دولت او

(همان)

در نامه ششم هم چند بیت آمده که در واقع ابیاتی از قصیده شماره دویست و نود و دو دیوان سنائی (در مدح خواجه اسماعیل شنیزی) است و در نامه هفتم سه بیت زیر آمده است:

اندرین ره صد هزار ابلیس آدم‌روی هست تا هر آدم‌روی را زینهار ز آدم نشمری
غول را از خضر شناسی همی در تیه جهل زان همی از رهبران جوئی همیشه رهبری
برتر آیی از طبع و نفس و عقل ابراهیم‌وار تا بدانی نقش‌های ایزدی از آزی

(سنائی، ۱۳۶۲: ۵۷)

این ابیات از قصیده شماره دویست و نود دیوان سنائی است با مطلع زیر:

ای سنائی بی کله شو گرت باید سروری زانک نزد بخردان تا با کلاهی بی سری

(سنائی، ۱۳۲۰: ۴۹۳)

در همین نامه دو بیت زیر هم دیده می‌شود:

دوری از علم، تا ز شهوت و حرص جانست پُر پیکرست و پُر پیکار
کی درآید فرشته، تا نکنی سگ ز در دور و صورت از دیوار

(سنائی، ۱۳۶۲: ۵۷)

که ابیاتی از قصیده شماره یک‌صد و یازده دیوان با عنوان «در حکمت و موعظه و زهد و نصیحت» است با مطلع زیر:

طلب ای عاشقان خوش‌رفتار طرب ای نیکوان شیرین‌کار

ریحانه داوودی و دیگران ۶۹

(سنائی، ۱۳۲۰: ۱۸۲)

در انتهای نامه نهم نیز ابیاتی آمده که بخشی است از قطعه شماره یک صد و بیست و شش دیوان با مطلع زیر:

ما فرش بزرگی به جهان باز کشیدیم صد گونه شراب از کف اقبال چشیدیم

(سنائی، ۱۳۲۰: ۷۹۵)

در نامه یازدهم نیز ابیات زیر آمده که با اختلاف یک کلمه در حدیقه موجود است:

مه که خورشید را بر او بندند چون جدا گشت از او بر او خندند

بر کهی کز مهان نهان باشد گر بخندند جای آن باشد

(سنائی، ۱۳۵۹: ۷۳۷)

مرد قانع نه مرد لوس بود کز طمع گریه چاپلوس بود

(همان: ۷۲۷)

مرد شد مرد کز طمع بگریخت گرد گشت ابر کآب روی بریخت

(همان: ۶۵۴)

هین قناعت گزین که طامع دون در دو گیتی است با عذاب الهون

(همان: ۳۸۱)

در نامه چهاردهم هم بیت زیر آمده است:

صورت ار با تو نباشد، گو مباش خاک بر سر جسم را، چون جان تراست

(سنائی، ۱۳۶۲: ۱۰۳)

که بیستی است از غزل شماره سی و سه با مطلع زیر:

بر دو رخ هم کفر و هم ایمان تراست بر دو لب هم درد و هم درمان تراست

(سنائی، ۱۳۲۰: ۵۹۲)

چنان که قصیده انتهای نامه نیز عیناً همان قصیده شصت و پنجم دیوان است با مطلع زیر:

ای چو عقل از کل موجودات فرد وی جوان از تو سپهر سالخورد

(همان: ۱۱۳)

در نامه پانزدهم نیز دو بیت زیر آمده که بخشی از قصیده یک‌صد و یازدهم دیوان (در حکمت و موعظت و زهد و نصیحت) است:

بر خود آن را که پادشاهی نیست بر گیاهیش پادشا شمار
افسری کان نه دین نهد بر سر خواهش افسر شمار و خواه افسار

(سنائی، ۱۳۲۰: ۱۸۷)

و شش بیت پایانی همین نامه نیز از قصیده شماره دویست و چهل و سه است که مطلعش را قبلاً ذکر کردیم.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی سبک‌شناسانه نامه‌های سنائی نشان می‌دهد که تشابهات و تناسب میان نامه‌ها از یک سو و نامه‌ها و اشعار از سوی دیگر، صحت انتساب اکثر نامه‌ها را به سنائی تأیید می‌کند، جز نامه هفدهم که ویژگی‌های سبکی آن از دیگر نامه‌ها جداست. ما حدس نذیر احمد را در رد انتساب این نامه به سنائی تأیید می‌کنیم. سنائی بر عکس سروده‌هایش که گرایش به سادگی و وضوح دارد، نثرش، احتمالاً متأثر از سنت نثری قرن پنجم و ششم، پیچیده است و این پیچیدگی نتیجه سه شگرد بیانی است: استفاده از جملات مرکب طولانی و پی در پی، گرایش به استعاره بیشتر از تشبیه و تلفیق ساختارهای نحوی عربی و فارسی با یکدیگر. وجه شباهت نامه‌های او با اشعارش را باید در سه مشخصه سبکی عینیت‌گرایی، واقعیت‌گرایی و عمل‌گرایی خلاصه کرد. بررسی فرآیندها، ایماژها و متغیر زمان این برداشت ما را تأیید می‌کند. گرایش او به استعاره هم تأثیر منفی بر این سه شاخصه ندارد، زیرا اولاً بسامد استفاده از استعاره‌های مصرحه بیشتر از مکثیه است و ثانیاً تعداد زیاد تشبیهات حسی به حسی، فضای متن را از ذهنیت‌گرایی مصون نگاه داشته‌است. نثر سنائی در نامه‌ها از بهترین مصادیق گذار نثر فارسی از مرحله اول (قرن چهارم و پنجم) به مرحله دوم (قرن شش تا مشروطه) است.

پی‌نوشت‌ها

۱. فرآیند فعلی اصطلاحی است در زبان‌شناسی نظام‌مند نقش‌گرایی هلیدی. الگوهای تجربه بر اساس فرایندها و در چارچوب فرانشی اندیشگانی در زبان بازتاب می‌یابند. فرانشی اندیشگانی

حاصل تعامل انسان با محیط است و فرایندها در این فرانتش گویای تجربه ما از هستی در قالب دستور زبان هستند. آن‌ها بیانگر نگرش ما نسبت به جهان بوده، به دو دسته کلی «فرایندهای اصلی» و «فرایندهای فرعی» تقسیم می‌شوند (نک به مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۴۱-۴۲).

۲. صدای نحوی یا صدای دستوری (grammatical voice) عبارت است از رابطه میان رخداد یا حالت فعل با دیگر شرکت‌کنندگان در فرایند فعلی (فاعل، مفعول و...). معمول‌ترین صداهای دستوری عبارت‌اند از صدای فعال، منفعل و انعکاسی (نک به فتوحی، ۱۳۹۱: ۶-۲۹۵).

کتاب‌نامه

- احمدی، جمال. (۱۳۹۰). «بررسی اندیشه سنایی در مورد کلام الهی». فصل‌نامه کاوش‌نامه. سال دوازدهم شماره ۲۲.
- احمدی دارانی، علی‌اکبر و هراتیان، اکرم. (۱۳۹۰). «ردیابی برخی از ترکیب‌ها و مضمون‌های شعر حافظ در نامه‌های دیوانی و اخوانی». بوستان ادب دانشگاه شیراز. سال سوم شماره ۲ (پیاپی ۸).
- اسداللهی، خدابخش. (۱۳۸۷). «بازتاب ایمان و کفر در آثار سنایی غزنوی». پژوهش‌نامه علوم انسانی. شماره ۵۷.
- بهنام‌فر، محمد. (۱۳۸۸). «تحلیل ساختار و سبک مکاتیب سنایی». دو فصل‌نامه ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س). سال اول شماره ۱.
- پشبادی، سلام. (۱۳۹۴). «انعکاس آراء و جهان‌بینی عرفانی سنایی در مکاتیب». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه ارومیه.
- توکلی، ناهید. (۱۳۸۰). «سیمای زن در آثار سه عارف نامدار سنایی و عطار و مولوی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد.
- خوش‌نویس، حمیدرضا. (۱۳۸۰). «مقایسه بین مکاتیب غزالی و سنایی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد.
- زرقانی، سید مهدی و داودی، ریحانه. (۱۳۹۴). «سبک‌شناسی لایه بلاغی مکاتیب سنایی» در مقالات برگزیده هشتمین همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سالمیان، غلامرضا. (۱۳۸۶). کتاب‌شناسی توصیفی سنایی غزنوی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سعیدی، آریتا. (۱۳۹۱). «بررسی واژگان پزشکی آثار سنایی غزنوی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۵۹). حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۲۰). دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: شرکت طبع کتاب.

- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۰). مثنوی‌های حکیم سنایی به انضمام شرح سیرالعباد الی المعاد، تصحیح و مقدمه مدرس رضوی. چاپ دوم. تهران: بابک.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۶۲). مکاتیب، تصحیح و حواشی نذیر احمد. تهران: فرزانه.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۸). تازیانه‌های سلوک: نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی. چاپ دهم. تهران: آگاه.
- عبداللهی، رحیم. (۱۳۸۰). «جامعه‌شناسی ادبی آثار سنایی با نگاهی به (دیوان، حدیقه، مکاتیب و کارنامه بلخ)». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سنندج.
- فتوحی رودمعجنی. محمود. (۱۳۹۱). سبک‌شناسی: نظریه‌ها، روش‌ها و رویکردها، تهران: سخن
- قاسمی تخته چوبی، نسرین. (۱۳۷۸). «جلوه عشق در آثار شاعران برجسته قرن ۸-۶ (سنایی، نظامی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ)». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دزفول.
- قدس، آویده. (۱۳۹۱). «بررسی مضامین عرفانی در مکاتیب محمد غزالی، احمد غزالی و سنایی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال.
- مالکی، هیبت‌الله. (۱۳۸۰). «مکاتیب سنایی غزنوی». کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. سال پنجم شماره ۵۱ و ۵۲. دی و بهمن.
- نوریان، مهدی؛ طغیانی، اسحاق؛ حاتمی، سعید. (۱۳۸۴). «جامعه‌شناسی موضوعی آثار سنایی». کوشش‌نامه. سال ششم شماره ۱۰.
- یارایی، زهرا. (۱۳۸۴). «بررسی سیر اخوانیت در ادب فارسی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد دزفول.

Halliday, M. A. K. (2004). *An introduction to functional grammar*. Revised by Christian M. I. M. Matthiessen. Second ed. New York: Arnold.